

نبرد دین‌نمایی و اخلاق در داستان رستم و اسفندیار

حسین کیخسروی

کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی

چکیده:

اگر به شاهنامه، به خصوص به ابیات عبرت آموز آن، نظری بیفکنیم، خواهیم فهمید که حکیم ابوالقاسم فردوسی، شاهنامه را فقط از روی متن اصلی که در اختیار داشته نسروده، بلکه ماهرانه، عقاید و نظرات خود را در لابلای داستان‌ها القا نموده و تأثیر شگرفی در اصل آن داشته است. و اگر دقیق‌تر و موشکافانه‌تر بیندیشیم، می‌دانیم که همه‌ی این‌ها به عقاید و افکار درونی فردوسی بر می‌گردد.

آری اسفندیار، بارها برای به دست آوردن تاج و تخت شاهی، دست به کارهای مخاطره‌آمیز زده و تقریباً بر همه‌ی آن‌ها پیروز گردیده است، حتی هفت خان را نیز در ظاهر برای آزادی خواهرش و در اصل، باز هم برای دست‌یابی به سلطنت سپری نموده است؛ از طرفی پدری دارد که به قول اموزی‌ها گوشش به این حرف‌ها بده‌کار نیست و نیت اصلی‌اش، از میان برداشتن اسفندیار به عنوان یک رقیب است.

اکنون اسفندیار، در ظاهر نماینده‌ی پدر و همچنین دین‌بهی است. اما در واقع، نه پدر از او حمایت می‌کند و نه دین؛ زیرا او از دین تنها نامی را با خود یدک می‌کشد و هدف او تنها سوء استفاده از دین است. در طرف دیگر رستم قرار دارد که به خاطر داشتن تجربه، خدا دوستی و جوانمردی مجسمه‌ی اخلاق است. برای همین مداوم به اسفندیار التماس می‌کند که دست از لج‌بازی و جنگ بردارد و حاضر می‌شود نزد گشتاسب رفته و خدمت کند. پس از این که دو پهلوان به نتیجه نمی‌رسند، لاجرم جنگ پیروز میدان را تعیین می‌کند.

فردوسی خردگراست و به همه چیز با دیده‌ی خرد می‌نگرد از طرفی عقاید معتزلی دارد و نمی‌توان این موارد را نادیده گرفت. بنا بر این نتیجه‌ی داستان را باید این‌گونه تفسیر نمود که: او با آب تاب دادن به این داستان در نهایت به این نتیجه می‌رسد که اگر دین حرفی برای گفتن دارد باید دلیل منطقی و عقلی

داشته باشد در غیر این صورت محکوم به نابودی است؛ همان طور که اسفندیار با دین نمایی و بدون توجه به خرد و اخلاق به میدان آمد و نابود شد

کلید واژه ها: فردوسی-رستم-اسفندیار-دین-اخلاق-منطق-معتزله

ابنای روزگار به اخلاق زنده اند

قومی که گشت فاقد اخلاق مردنی است

« اخلاق اسم جمع است. جمع خُلُق به معنی سیرت و باطن، چنان که خُلُق به معنی صورت و ظاهر انسان است. خُلُق و خَلَق، از یک ماده است. مراد از خُلُق، شکل نفسانی و روحی و منظور از خَلَق، شکل ظاهری و طبیعی انسان می باشد.»^۱

اخلاق (خوی ها) طبیعت باطنی و سرشت درونی انسان است که طی دوران تغییر می یابد و اگر به درستی پرورش یابد باعث سعادت و کمال واقعی انسان می شود. بنابراین اخلاق، مجموعه ی ملکات نفسانی و صفات روحی و درونی فرد است که حاصل تربیت می باشد و با تربیت صحیح، اخلاق حسنه پدید می آید. « تعلیم و تربیت فتح وجود خویشتن به کمک ادب و نزاکت، به معنای وسیع آن است.»^۲

رسول اکرم فرمود: «شما را به تَخَلُق به مکارم اخلاق توصیه می کنم؛ زیرا خدا مرا به همین منظور فرستاده است.»^۳

ما در این مجموعه، برآنیم تا ابتدا ثابت کنیم که حکیم فردوسی معلم اخلاق است و سپس به این مسئله تحقیق بخشیم که شاهنامه به طور کامل از اخلاقیات نویسنده اش تأثیر گرفته و سرانجام رستم رانماینده ی اخلاق دانسته و به جنگ اسفندیار به ظاهر دین دار بفرستیم. کدام پیروز میدان خواهد شد؟

اگر به شاهنامه، به خصوص به ابیات عبرت آموز آن نظری بیفکنیم، خواهیم فهمید که حکیم ابوالقاسم فردوسی، شاهنامه را فقط از روی متن اصلی که در اختیار داشته نسروده، بلکه ماهرانه عقاید و نظرات خود را در لابلای داستان ها القا نموده و تأثیر شگرفی در اصل آن داشته است.

و اگر دقیق تر و موشکافانه تر بیندیشیم، می دانیم که همه ی این ها به عقاید و افکار درونی فردوسی برمی گردد.

گفتیم حکیم فردوسی معلم اخلاق است؛ کافی است شاهنامه را تورقی سریع نماییم تا به این گفته صحه بگذاریم: او در ابتدا، میانه و یا پایان داستان‌ها و حکایات نظر خود را به صورت پند، موعظه و حکمت‌های عبرت‌آموز آورده است.

البته درست است که بحث درباره‌ی اخلاقیات از قرون اولیه‌ی هجری مورد توجه شاعران و نویسندگان بوده و آثار متعددی در تمدن اسلام نوشته شده است. به طور مثال کتابی به نام «ظفرنامه» وجود دارد که به ابن سینا منسوب بوده و مبتنی بر نصایح بزرگمهر است. این کتاب در اصل به زبان پهلوی بوده و در زمان سامانیان به پارسی ترجمه شده است و حاوی نکات اخلاقی مفیدی می‌باشد. ابن مسکویه متوفی به سال (۴۲۱ه.ق) نیز کتابی به نام جاویدان خرد (الحکة الخالده) دارد که به اخلاقیات پرداخته است. علاوه بر این، شاعرانی در قرن سوم هجری ظهور یافتند که برخی از مسایل اخلاقی، از شعر آن‌ها فهمیده می‌شود. در شعر حنظله‌ی بادغیسی، ابوسلیک گرگانی و رودکی نیز زمینه‌های اخلاقی دیده می‌شود. چنان که ابوسلیک گرگانی متوفی به سال (۲۸۷ه.ق) می‌گوید:

خون خود را گر بریزی بر زمین به که آب روی ریزی در کنار
بت پرستیدن به از مردم پرست پند گیر و کاربند و گوش دار
یا در دیوان رودکی آمده است:

این جهان پاک خواب کردار است آن شناسد که دلش بیدار است

دیوان رودکی . ص ۱۰۱

هم چنین اگر به ادیان گذشته، چه ادیان الهی و چه غیرالهی رجوع نماییم، به نکات اخلاقی فراوانی برمی‌خوریم. دین زردشت بیشتر از همه به اخلاقیات پرداخته است. به طوری که تعالیم زردشت و آیین ایران باستان، نمونه‌ی کاملی از درس اخلاق است. چنان که می‌گوید: «خشمگینی مکن، چه مرد، هنگامی که خشم گیرد، کارهای نیک و نماز و پرستش یزدان فراموشش شود.»^۴

دین «بودایی» مبتنی بر این است که: «حیات رنج است و رنج از هوس زاید و ترک نفس تنها وسیله‌ی رهایی از هوی و هوس است.»^۵

دین «جاین» که در هندوستان در حدود سال (۵۰۰) ق.م ظهور نموده، دارای نکات اخلاقی فراوان است. از جمله:

« ابله از شنیدن احکام قانون می‌گریزد.

خودپسندی را هم چون خار نازک مشکل می توان از جان برآورد.

چون حقیقت را شناختی از آن پیروی کن

آن که می داند گناه می کند و دست بر نمی دارد، دیوانه است»^۶

« کنفوسیوس که نامش در زبان چینی (کونگ فوتسو) بود، یک مکتب اخلاقی را در چین بنیان نهاد که به نام او، دین کنفوسیوس خوانده می شود. این دین می گوید: آدمی پاک سرشت آفریده شده و این نیکی ذاتی را باید با نور معرفت و آموزش و پرورش تکمیل نماید.»^۷

دین های تاتویی، شینتویی، برهمایی که غیرالهی هستند و خلاصه همه ی ادیان، دستورات اخلاقی فراوانی برای انسان دارند. به طور کلی باید گفت: ادیان مختلف چه الهی و چه غیرالهی، برخی مشترکاتی دارند که انسان را از بُعد حیوانی و پست، به سوی معنویات و نیک منشی و آزاداندیشی دعوت می نمایند. یک دین دارای کتاب است و سرچشمه ی آن ذات باری تعالی است و دیگری منشأ زمینی دارد. اما مشترکات آن ها این است که انسان را از آن چه هست، فراتر می برند. وجوه مشترک همه ی ادیان، بیشتر در حکمت عملی است که می توان در موارد زیر خلاصه نمود:

« نیکوکاری و دست گیری از ضعفا

راستی و درستی و حرمت دروغ

حرمت زنا

منع دزدی و رشوه گیری

وفای به عهد

پاکیزگی و طهارت

نیازردن حیوانات بی آزار

احترام به والدین

میانه روی و اعتدال

محبت به یکدیگر و خدمت به خلق

آبادکردن جهان»^۸

بدیهی است که این عناوین در دین اسلام از گسترش و عمق بسیار بیشتری برخوردار است .

اکنون می‌دانیم که حکیم فردوسی یک مسلمان است. از طرفی او لقب حکیم گرفته است و حکیم به جهان‌گذران به دیده‌ی خرد می‌نگرد. پس می‌توان تصور کرد که این اخلاقیات تا چه اندازه در اندیشه و باورهای او رسوخ نموده است. از طرف دیگر او یک شیعه‌ی معتزلی است که در فارسی به پیروان معتزله، عدلی مذهبی می‌گفتند. چنان که می‌دانیم تفکر معتزلی «در تمدن اسلامی باعث ایجاد یک نهضت و تحول بزرگ فکری شد و مسلمانان را با علوم و فلسفه آشنا کرد؛ زیرا آنان برای اثبات عقاید و افکار خود از قبیل توحید، نفی جسمیت خدا، عدم امکان رؤیت خدا، عدل، اختیار و غیره از فلسفه استفاده می‌کردند و به مباحث عقلی و منطقی متوسل می‌شدند»^۹ معتزله بنیان‌گذار علم کلام در اسلام هستند از مهمترین اصول عقاید آنان، قول به توحید، قول به عدل، قول به وعد و وعید، امر به معروف و نهی از منکر است. بر خلاف اشاعره که حالت جبری دارند. معتزله آزاداندیش و منطقی هستند.

نمونه‌ی کامل همه‌ی این افکار و عقاید که اشاره گردید حکیم فردوسی است. که این افکار و باورها را در جای جای شاهنامه بروز داده است.

شاهنامه گنجینه‌ی خرد و دانایی است. سراسر آن درس انسانیت و اخلاق است.

اندرزهای شاهنامه گواهی می‌دهد که فردوسی دنیای خود را به خوبی شناخته و در عمر دراز خویش تجربه‌های فراوانی اندوخته و گاه‌گاه چون دانشمندی جهان‌دیده و با تجربه و مانند فیلسوفی خردمند و مهربان و انسان دوست زبان به اندرزگویی و راهنمایی مردم گشوده و حاصل تجربه‌ها و سنجیده‌های خود را عرضه داشته است.

به نظر نگارنده، هیچ موضوع اخلاقی نمانده است که حکیم توس به آن اشاره نکرده باشد.

اگر شاهنامه را به موضوعات اخلاقی تقسیم بندی نماییم به حدود سی موضوع مهم اخلاقی برمی‌خوریم که استاد توس برای هر موضوع ده‌ها و بلکه صدها بیت آورده است و نحوه‌ی بیان آن طوری است که نشان می‌دهد حکیم فردوسی اعتقاد عملی به آن‌ها دارد. برای مثال، حدود سه هزار بیت تنها در اهمیت خرد و خردورزی آمده است.

البته از جهت مضمون، می‌توان ابیات تعلیمی و اخلاقی شاهنامه را به سه دسته طبقه بندی نمود.

۱- اعتقادی: و آن مواردی است که شاعر در افکار و اندیشه‌های خود به آن باور رسیده و به آن اعتقاد دارد. این ابیات جنبه‌ی مذهبی و سرچشمه‌ی الهی دارند. بیشتر ابیاتی که درباره‌ی خدا و پیامبر و معاد آمده است از این دسته‌اند.

۲- اخلاقی: ابیاتی در شاهنامه وجود دارد که در جهت آسایش و یک زندگی خوب و به دور از تنش ها و واکنش ها، اندرزهایی را ارائه می دهد. بیشترین ابیات تعلیمی شاهنامه، از این دسته هستند.

این ابیات خود به دو دسته ی بایدها و نبایدها تقسیم می گردد. توصیه به همه ی فضایل اخلاقی در زمره ی بایدها قرار دارند و بازداری از مناهی و رذایل، در دسته ی نبایدها جای می گیرند.

۳-حکمی: ابیاتی هستند که دارای حکمتی هستند. در این جا باید حکیم فردوسی را فیلسوف دانست؛ فیلسوف به جهان فانی و گذران با چشم دیگری می نگرد. چنان که گفته شد یکی از دلایلی که فردوسی را حکیم نامیده اند همین است.

در این مقال تنها به ذکر چند موضوع اخلاقی و آوردن فقط یک بیت به عنوان شاهد مثال بسنده می نمایم. توصیه به داشتن خرد:

خرد رهنمای و خرد دل گشای
خرد دست گیرد به هر دو سرای

شاهنامه / ج ۱ / ص ۱۱۳

خداشناسی و دین داری:

تو را دین و دانش رهند درست
ره رستگاری بیایدت جست

شاهنامه / ج ۱ / ص ۱۸

سفارش به نیکی و پرهیز از بدی:

...واحسنوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ (بقره / ۱۹۵)

بیا تا جهان را به بد نسپریم
به کوشش همه دست نیکی بریم

شاهنامه / ج ۱ / ص ۲۵۱

تشویق به دانش اندوزی:

بیاموز و بشنو زهر دانشی
که یا بی زهره دانشی رامشی

بی اعتباری دنیا و مرگ:

رسول اکرم می فرماید: در دنیا قدر کسی بیشتر است که دنیا در نظرش قدر ندارد^۱

چنین است کیهان ناپایدار
برو تخم بد تا توانی مکار

شاهنامه / ج ۶ / ص ۶۴

سپهر بلند ارکشد زین تو
سرانجام خشت است بالین تو

شاهنامه / ج ۱ / ص ۱۰۲

اغتنام فرصت:

از امروز کاری به فردا ممان چه دانی که فردا چه گردد زمان

شاهنامه / ج ۲ / ص ۶۸

کار و کوشش:

بزرگی به کوشش بود گر به بخت که یابد جهاندار ازو تاج و تخت

شاهنامه / ج ۸ / ص ۱۹۹

تن آسانی و کاهلی دور کن

بکوش و زرنج تنت سور کن

شاهنامه / ج ۸ / ص ۱۳۱

وفاداری به پیمان:

مبادا که باشی تو پیمان شکن که خاک است پیمان شکن را کفن

شاهنامه / ج ۸ / ص ۲۷۷

دادگری و پرهیز از بیداد:

خداوند کیوان و گردان سپهر زبنده نخواهد به جز داد و مهر

شاهنامه / ج ۷ / ص ۲۱۰

نام و ننگ

دریغ است ایران که ویران شود گُنام پلنگان و شیران شود

شاهنامه / ج ۲ / ص ۱۲۸

راستی و پرهیز از بدی

که سرمایه ی مردمی راستی است ز تاری و کژی نباید گریست

شاهنامه / ج ۶ / ص ۳۸

توکل، رضا و خرسندی:

چو خرسند باشی تن آسان شوی چو آز آوری زان هرسان شوی

شاهنامه / ج ۸ / ص ۱۲۷

فروتنی و پرهیز از خودپسندی:

فروتن بود شه که دانا بود	به دانش بزرگ و توانا بود
صبر و شکیبایی و پرهیز از شتاب:	
شتاب و بدی کار آهرمن است	پشیمانی و رنج جان و تن است
بر ما شکیبایی و دانش است	ز دانش روان ها پر از رامش است
پرهیز از خشم و غضب:	
مگیرید خشم و مدارید کین	نه زیباست کین از خداوند دین
پرهیز از رشک و حسد:	
همان رشک شمشیر نادان بود	همیشه بر او بخت خندان بود
پرهیز از آز و نیاز:	
ایا دانشی مرد بسیار هوش	همه چادر آزمندی میوش
بی آزاری:	
به نزد کهان و به نزد مهان	به آزار موری نیرزد جهان
بخشش و دهش:	
هر آن کس که بخشش کند با کسی	بمیرد تنش نام ماند بسی
ارزش سخن و سخن دانی:	
سخن بشنو و بهترین یادگیر	نگر تا کدام آیدت دل پذیر

شاهنامه / ج ۸ / ص ۱۱۹

شاهنامه / ج ۳ / ص ۱۴۷

شاهنامه / ج ۷ / ص ۶۵

شاهنامه / ج ۱ / ص ۹۸

شاهنامه / ج ۷ / ص ۲۰۱

شاهنامه / ج ۲ / ص ۳۵

ج ۲ / ص ۴۲ / حاشیه

شاهنامه / ج ۸ / ص ۳۰

شاهنامه / ج ۷ / ص ۱۹۰

پاکدامنی:

کسی کو کند بر زن کس نگاه
چو خشمش بیاید به درگاه شاه
نیابد به جز چاه و دار بلند
که بادار تیراست و با چاه بند

شاهنامه/ ج ۸/ ص ۳۴۲ حاشیه

پرهیزگاری :

نگر تا نتابی زدین خدای
که دین خدای آورد پاک رای

شاهنامه / ج ۱/ ص ۲۴۸

عفو بخشایش :

چو بخشایش آورد نیکی دهش
به نیکی بیاید سپردن رهش

شاهنامه / ج ۸/ ص ۳۰۵

سپاس داری :

پشیمان بود دل کند پر هراس
که جانش به یزدان بود ناسپاس

شاهنامه / ج ۸/ ص ۲۰۲

نوع دوستی:

نوازنده ی مردم خویش باش
نگهبان کوشنده درویش باش

میانه روی :

میانه گزینی بمانی به جای
نباشد جز از نیکیت رهنمای

شاهنامه/ ج ۴/ ص ۴۱۶

وطن دوستی و کناره گیری از نژادپرستی :

دریغ است ایران که ویران شود
گنم پلنگان و شیران شود
همه جای جنگی سواران بدی
نشستن گه شهریاران بدی
کنون چاره ای باید انداختن
دل خویش از رنج پرداختن

ج ۲/ ص ۱۳۸

نفرت از جنگ: کسانی که کمتر با شاهنامه مأنوس هستند، تصور می کنند که شاهنامه کتاب جنگ و نبرد، کشتار و خونریزی و پهلوانی است. اما با تأمل در عقاید نویسنده ی سترگ آن، پی می بریم که حکیم

فردوسی قبل از شروع هر جنگی نگرانی و دلوپسی خود را از واقعه ای که در پیش است اعلام می دارد. اما به ناچار باید به جنگ تن در دهد چرا که داستان، این را حکایت می کند. در پایان داستان نیز حسرت و اندوه خود را اعلام می دارد.

تو را آشتی بهتر آید ز جنگ نباید گرفتن چنین کار تنگ

شاهنامه / ج ۴ / ص ۲۳۲

پلنگ این شناسد که پیکار و جنگ نه خوب است و داند همی کوه و سنگ

شاهنامه / ج ۴ / ص ۲۲۴

آن چه گفته شد تنها گوشه ای از نکات اخلاقی و حکمی است که حکیم فردوسی در لابلای داستانی ها از خود به یادگار گذاشته است. از طرفی مجالس و عظم بزرگمهر نیز به طور کلی اخلاقی است. بنابراین، اخلاقیات و همه ی مواردی که تنها به عنوان نمونه ذکر گردید، نشانه ی اندیشه های درونی نگارنده ی شاهنامه است. به طوری که اخلاق همراه با دین در پوست و گوشت و استخوان او ریشه دوانیده است. پس نمی توان اخلاقیات و ایمان را از او جدا کرد.

اکنون اندیشه والقای نگرش حکیم فردوسی را در داستان جنگ رستم و اسفندیار بررسی می کنیم؛ آری اسفندیار بارها برای به دست آوردن تاج و تخت شاهی، دست به کارهای مخاطره آمیز زده و تقریباً بر همه ی آن ها پیروز گردیده است؛ حتی هفت خوان را نیز در ظاهر برای آزادی خواهرش و در اصل، باز هم برای دست یابی به سلطنت سپری نموده است. از طرفی پدری دارد که به قول امروزی ها، گوشش به این حرف ها بدهکار نیست و نیت اصلی اش، از میان برداشتن اسفندیار، به عنوان یک رقیب جدی است. اکنون اسفندیار در ظاهر، نماینده ی گشتاسب و هم چنین دارنده و مدافع دین بهی (زردشت) است اما در واقع نه پدر از او حمایت می نماید و نه دین؛ زیرا او از دین تنها نامی را با خود یدک می کشد تا به هدف خود برسد. هدف او تنها استفاده و به تعبیر بهتر، سوء استفاده از دین است.

در این جا ذکر یک مسئله لازم است و آن این که، در نظر برخی از خوانندگان شاهنامه این گونه تصور می شود که رستم مهر پرست بوده و اعتقادی به خداوند نداشته و حتی فردوسی نیز از اعتقادات رستم تأثیر پذیرفته است. باید برای این خوانندگان، به خصوص جوانان تشریح نمود که همان طور که اساس دین زردشتی، آتش پرستی نیست بلکه از نظر دین زردشت، آتش پدیده ی مقدسی است. چنان که می دانیم « آیین زردشتی مبتنی بر گوهر دوگانه است. اهورامزدا و اهریمن یا روشنایی و تاریکی و نیکی و بدی. این دو

گوهر با هم پیوسته در نبرد هستند. بنابراین، کوشش اساس دین زردشتی قرار می‌گیرد. کوشش در راه فیروز کردن نیکی و نبرد با اهریمن^{۱۱} در آیین رستم نیز خورشید مقدس است. نه این که به عنوان بت و جایگزین خدا باشد. چنان که بارها و بارها رستم در مقابله با مشکلات، از خدای یکتا استمداد می‌جوید. برای مثال پس از هفت خوان فردوسی از زبان رستم می‌گوید:

به یزدان چنین گفت کای دادگر تود دادی مرا دانش و زور و فر

یا پس از این که اولین بار از دست سهراب رها می‌شود و جان سالم بدر می‌برد، فردوسی می‌گوید

بخورد آب و روی و سرو تن بشست به پیش جهان آفرین شد نخست

اما اسفندیار اکنون با دین جدیدی آمده است و علاوه بر قدرت، شوکت و اصل و نسب، دین را برای یاری خود آورده است.

در طرف دیگر میدان، رستم قرار دارد که به واسطه‌ی داشتن تجربه و جوانمردی، مجسمه‌ی اخلاق است. او بارها و بارها برای نام و ننگ و جلوگیری از ظلم، ستم و تجاوز جنگیده است. از نظر فردوسی او نمونه‌ی انسان کامل است. همه‌ی افکار، اندیشه‌ها و آمال حکیم، در رستم خلاصه شده است.

از نظر فردوسی، رستم کسی است که با مردانگی، شجاعت، خدانشناسی و اخلاق، از ناملايمان جلوگیری کرده و همه را به سعادت می‌رساند. قطعاً سراینده در ذهن خود، خواهان رستمی دیگر در زمان خود است که در مقابل اعراب ناسیونالیست و جاه طلب که دین را برای سیادت خود می‌خواهند ایستادگی نماید. البته این موضوعی است که در این بحث نمی‌گنجد و باید در مقاله یا پایان نامه‌ی دیگر درباره‌ی آن به سخن پرداخت.

پس اسفندیار نماینده‌ی دین است، اما نه دینی که انسان را به نرمی و کردار نیک دعوت می‌کند. بلکه دینی که تنها باید او را برای رسیدن به هدفش یاری نماید. رستم نیز نماینده‌ی اخلاق است؛ اخلاقی که از یک آیین سالم و خالصانه نشأت می‌گیرد برای همین مداوم به اسفندیار التماس می‌کند که دست از لیج بازی و جنگ بردارد. رستم از جنگ نمی‌ترسد. بارها برای آزادی ایران و نجات ایرانیان و مظلومان با افتخار جنگیده و پیروز شده است. او پایبند آیینی است. از بزرگان و شاهان اطاعت می‌کند. برای همین می‌گوید: من خودم نزد گشتاسب آمده، خدمت خواهم کرد. اما اسفندیار پافشاری می‌نماید که باید رستم را دست بسته ببرد. پس از این که دو پهلوان به نتیجه نمی‌رسند. لاجرم جنگ، پیروز میدان را تعیین می‌کند.

قطعاً در نسخه ای که در اختیار فردوسی بوده، خبری از تحقیر اسفندیار و بالابردن رستم به این شکل نبوده است.

بینیم تا اسب اسفندیار سوی آخر آید همی بی سوار

و یا باره ی رستم جنگ جوی به ایوان نهد بی خداوند روی

اما می بینیم که حکیم فردوسی با وجود احترامی که به اسفندیار قایل است؛ چرا که شاهزاده ی اصیل ایرانی است ، اما به دلیل کم خردی، غرور و سوء استفاده از دین، رستم را رها نمی کند. گفتیم که فردوسی خردگراست و به همه چیز با دیده ی خرد می نگرد او دین دارد ، دینی که اخلاق نیکو را ترویج می کند، نه دینی که در خدمت امیال شخصی باشد. او می داند که دین منطق دارد و از نظر او خرد انسان، افکار و اعمال دینی را تأیید می کند . پس اعمال انسانی باید در خدمت دین باشد نه این که دین، در خدمت سوء استفاده های شخصی و جاه طلبی افراد باشد .

از نظر او دین انسان را به اخلاق نیکو سفارش می کند پس چگونه می تواند اخلاق را زیر پا بگذارد. از نظر معتزله و شیعه نیز هر دستور دینی باید یک دلیل عقلی و منطقی داشته باشد .

بنابراین، با توجه به مواردی که گفته شد و با توجه به عقاید معتزلی حکیم فردوسی ، نتیجه ی داستان را می توان به این شکل تفسیر کرد که او با آب و تاب دادن به این داستان در نهایت به این نتیجه می رسد که : اگر دین حرفی برای گفتن دارد، باید دلیل عقلی و منطقی داشته باشد در غیر این صورت محکوم به نابودی است؛ همان طور که اسفندیار با دین نمایی وبدون توجه به خرد و اخلاق به میدان آمد و نابود شد .

توضیحات:

۱- لسان العرب به نقل از بنیادهای اخلاق اسلامی ، ص ۹

۲- مرییان بزرگ . ص ۱۳۷۲

۳- بحارالانوار. ص ۳۷۵

۴- مینوی خرد. ص ۶

۵- فرهنگ فارسی معین . ج ۵. ص ۲۹۱

۶- خلاصه ی ادیان . ص ۸۰

۷- همان . ص ۱۸۸

۸- تاریخ ادیان . ص ۴۱

۹- فرهنگ فارسی معین. ج. ۶. ص ۱۹۹۴

۱۰- نهج الفصاحه ی موضوعی. ص ۲۱۴

۱۱- جام جهان بین. ص ۱۷۱

فهرست منابع و مآخذ

- ۱- بحارالانوار . علامه مجلسی . دارالکتب الاسلامیه. چاپ آفتاب. تهران. چاپ دوم. ۱۴۰۵ ق.ق
- ۲- بنیادهای اخلاق اسلامی. مهدی حائری تهرانی، ترجمه ی حسین بهجو. انتشارات صدر. چاپ سوم، ۱۳۷۲۵
- ۳- تاریخ ادیان و مذاهب جهان. عبدالله مبلغی آبادانی. انتشارات حُر. چاپ دوم. ۱۳۷۶
- ۴- جام جهان بین. محمدعلی اسلامی ندوشن. انتشارات توس. چاپ اول. تهران. ۱۳۵۵
- ۵- خلاصه ی ادیان. دکتر محمدجواد مشکور. انتشارات شرق. چاپ دوم. ۱۳۶۲
- ۶- دیوان رودکی سمرقندی. سعید نفیسی. انتشارات نگاه. چاپ اول. ۱۳۷۳
- ۷- شاهنامه ی فردوسی. براساس چاپ مسکو. دوره ی ۹ جلدی. به کوشش سعید حمیدیان. نشر قطره. چاپ پنجم. ۱۳۷۹
- ۸- فرهنگ فارسی معین. دکتر محمد معین. مؤسسه ی انتشارات امیرکبیر. چاپ پانزدهم. تهران. ۱۳۷۹
- ۹- قرآن مجید. ترجمه: استاد محمد مهدی فولادوند. انتشارات اسلامی حوزه ی علمیه . چاپ اول
- ۱۰- مینوی خرد. ترجمه ی احمد تفضلی. انتشارات بنیاد فرهنگ ایران. چاپ اول. ۱۳۵۴
- ۱۱- نهج الفصاحه ی موضوعی. ترجمه: ابراهیم احمدیان. انتشارات گلستان ادب. چاپ اول. ۱۳۸۱